پُستخانه

شکوفه ۱۶ ساله از خرم‌آباد: ...من با نظر گل همیشه خوشبو از سنندج کاملاً موافقم. به نظر من هم آدم باید به اندازه‌ای پول داشته باشه که هشتش گرو نُهش نباشه. نه اونقدر زیاد که ندونه چه جوری خرجش کنه! الکی نیست که می‌گن: تا نباشد پولکی مردم ندارند چیزها!!

متین منتظمی: ...باید طوری زندگی کنیم که اگه امروزمون تموم شد، آینه‌ای باشه برای فردامون...

ایمیلت نصفه نیمه اومده بود یا از اولش هم همین جوری بود؟! متین منتظمی باشی و ایمیلت یه انتظام متینی نداشته باشه؟ عجیییییییب!!

مردی که می‌خندد: ...این نامه غیر قابل چاپ است...

نگووووووووو!! یعنی چی اون وخ؟! بابا مرد خندان! انگار این سیده ساجده باید دو تا نوبت می‌گرفت ها! یه نگاه دقیقتری به شماره‌های قبلی بنداز، اسم چاپ شده‌ت رو به تعداد نامه‌هایی که به دستم رسیده می‌بینی. بعدش هم، رو کله من دو تا شاخ در اومد به این اندازه، نه... این یکی اندازه!! شایدم این اندازه؟... اَه... ولش کن اصلاً، حالا هر اندازه! تعریف از شعر غلطه. کتابهای بیشتری بخونی، متوجه حرفم می‌شی.

آهنگ غم: ...این طوری شد که من، افسرده و درب و داغون افتادم یه گوشه خونه. حالا هی توی دلم، دارم به خواهرم که مسبب همه این بلاها بوده بد و بیراه می‌گم اما دیگه از این وضع خسته شدم...

به نظر من هم می‌تونی بشینی توی خونه و هی با خودت یا من درد دل کنی. میل خودت. گوش من این‌جا بیکار افتاده و منتظر شنیدن درد دلهاته. اما اگه پدرت تایید کرده، مشاور هم همین رو گفته، خودت هم فکر می‌کنی هدفت درسته، بدون که برای رسیدن به هر هدفی، باید هزینه‌هاش رو هم پرداخت. بهتره با یه تصمیم کبری، مهره‌های شطرنج رو طوری حرکت بدی که مشکلاتت مات بشن و به هدفت برسی. من بودم، به جای غم و غصه، رنج راه رو قبول می‌کردم. کار خودت رو بکن، کاری هم نداشته باش کی چی می‌گه. یادت باشه در هر حال، پیرو منطق باشی و عقل، نه احساسات و این چیز میزا.

مهدی فلاح‌پور ۱۶ ساله از اصفهان: ...حسامی جان، از من انتقاد کرده بودی. دمت گرم. حال داد! نظرت رو درباره این نوشته هم برام بنویس که خیلی برام مهمه...

نظرم رو درباره این نوشته‌ت هم برات نوشته بودم که چاپ کنم. اما بعد دیدم یکی از اشکالات ما اینه که می‌شینیم واسه خودمون از موضوعاتی که نمی‌دونیم اون هم در نهایت بی‌دقتی برداشت‌های شخصی خودمون رو می‌کنیم، در نتیجه برداشتمش! هر وقت اومدی روی نت یه ایمیل بفرست و یادآوری کن تا استثنائاً این دفعه، همون رو برات کپی کنم و بفرستم.

شراره کوچولو ۱۷ ساله از قم: ما هر چی به این متنهای ادبی نگاه می‌کنیم، همه‌ش نوشته: آه، خسته‌ام، وای از این تنهایی، من منتظرت هستم تا بیایی، من پشت پنجره تو خیابون رو پشت بوم منتظرت هستم...

قابل توجه این دسته از بروبچا! حالا هی بگین اگه یه نمه بیشترک به دوگوله فشار بیارین، منفجر می‌شه، یا: ولش کن با، ما هم یه چی بنویسیم تو همین مایه‌ها! خب یه خرده خلاقیتی، تفکری، نوآوری‌ای... برای آینده‌تون خیلی خوبه ها.

ماجده ۱۶ ساله از بهشهر: اومد اومد دوباره/ تابستون که باحاله/ غم و غصه نداره/ شادی همه‌ش میاره/ به جای غصه خوردن/ تو این تابستون گرم/ بشین بچسب به کارت/ مشغول شو با کتابت/ این چی می‌گه دوباره/ کتاب جایی نداره/ چک کار کنم پاسخگو؟/ جوابم رو تو بگو/ دیگه چاره ندارم/ چون قافیه ندارم/ ...خوب بیییییید؟؟

خوب که ای!! ولی خب، به خاطر نمه‌های طنزش بی‌خیال وزن و قافیه‌ش شدیم چاپیدیمش. مام که می‌بینی... دست بچاپ‌بچاپمون همچیییی درسسسسسست!! این جوری: آ...!

مریم ادیبی از اصفهان: ...هر جا می‌ری می‌گن: فک می‌کنی تو دانشگاه چه خبره؟ دکترا و مهندساشم بیکارن، اون‌وخ خودشون همچی چسبیدن به درِ دانشگاه و هی زنگ می‌زنن تا یکی در رو روشون باز کنه که چی؟!! ...بابا این زنگش اتصالی داره...!

نازنین صدرالدینی: می‌خوام یکی از هوادارت رو بهت معرفی کنم که مطمئنم با همه هوادارات از همه جهات فرق داره. اون یه بچه ۸ ساله‌س!!! باورت می‌شه؟ اون حتی بیشتر از من مشتاق خوندن صفحه مورد علاقه‌شه و با لحن بچگونه خودش اسمش رو می‌خونه: «بوروبچه‌ها»!! بارها از من پرسیده آبجی، اگه پاسخگو بچه‌ها رو دوست داره چرا می‌گه بچه‌ها برن صفحه قبل؟ من کلی فکر کردم تا فهمیدم که تو اون سرِ کوچولوش چی می‌گذره اما به هر حال خواستم بدونی تو و صفحه‌تَ چقدر به دل می‌شینین که نه تنها من، خواهر ۱۶ ساله اون بچه، بلکه همه رده‌های سنی تو و این صفحه رو دوست دارن (من جای تو بودم واسه خودم یه اسفندی دود می‌کردم)

واااااااای، ومَیرم واسه دل کوچول موچول اون بچه ۸ ساله (اگه سردبیر و معاون ضمائم و مدیر مسئول بذارن البته!!) که تو این سن و سال این قدر به فکر بزرگ شدنه. بهش بگو امید من، من آبنبات قیچی و آدامس تو هم هستم خودم تنها تنها!! ولی خب، چک‌کار کنم که سردبیر گفته: هر صفحه‌ای باید حال و هوای مخاطبان خودش رو حفظ کنه. بهش بگو پاسخگو هر چند پاچه‌خوارها رو حذف می‌کنه اما جای اون رو اینجا (فهمیدی کجا؟!!) توی ذهنش، برای همیشه حفظ کرده.

شادمانی

(از تغییر زیبایی که توی متنم دادید تشکر می‌کنم. ممنون که هنوز نیومده، متنم رو اون بالاها چاپ کردین اما کاش می‌شد جواب همه متنهای چاپی رو بدین، چون حرفاتون خیلی شیرینه. یا درس زندگی می‌دن، یا خنده‌دارن که روحیه آدم رو شاد و سرزنده می‌کنن)

مخور از جام غم تا می‌توانی/ بگو از خنده‌ها با شادمانی/ چرا هی می‌گذاری غم روی غم/ چرا هی می‌کنی از خنده‌هات کم/ نصیحت می‌کنم گوشت بَکن تیز/ فقط با شادمانیهایت بیامیز/ همیشه غَصه‌هایت را هوو باش/ اگر دیدی بدی هم خنده‌رو باش/ بشو خندان که تا خیرش ببینی/ اگر عاقلترین کَس در زمینی/ مکن تو هی گله از این و از آن/ تلافی را فراموش کن بِهم جان!/ برای شادمانی کوش هر روز/ که گردد حالَ و رَوزت، عینِ نوروز.

شبزده عاشق

(جواب همه رو که نمی‌شه داد. ظرفیت آدما، جای کم، وقت اندک، بی‌سوادی من و... همه مؤثرن بالاخره. شاعر شیرین سخن هم اگر چه تأیید می‌کند حرف جناب آلو را!! ولی خب یک تبصره گذاشته برای گاهی ازهنگامه‌های مواقع لزوم!! که اومدم همین تبصره‌ش رو در دو بیت خلاصه کنم، خودش شد یه معرِ کامل! اونم در هزار و یکصد و بیست و دو بیت!! با عنوان خنده و دردهای بی‌درمون. بخَونَش)

حال و هوای مرغزار

نسیم، هر سحرگاه، عطر دل‌انگیز نفس تو را به باغ گل‌ها می‌برد و پر می‌شوند شکوفه‌ها و گل‌ها از شمیم نفس تو. خوشا به حال نسیم که گیسوان تو را لحظه به لحظه شانه می‌زند. خوشا به باغ گلی که همیشه مست از عطر توست. خوشا به آسمان که شب و روز، تو را به تماشا می‌نشیند.

حسن جعفری باکلانی از اراک

به همین سادگی

رفته بودیم خارج از شهر یه جای سرسبز که یه بعد از ظهر جمعه رو تو طبیعت بگذرونیم، دیدیم اون محل پاک و تمیز تبدیل شده به زباله‌دانی از تکه‌های کاغذ و نایلکس و قوطی خالی و کلی آشغال. بابام در حالی که ته سیگارش رو انداخته بود رو زمین و داشت با کفشش خاموش می‌کرد گفت: من نمی‌دونم این مردم کی می‌خوان یاد بگیرن که اگه محیط زیست و زندگیشون رو تمیز نگه نمی‌دارن، حداقل یه جاهایی رو تمیز بذارن برا وقتی که خواستن برن بیرون تا با یه همچی منظره‌ای روبرو نشن! من ترسیدم همون‌جا بزنم تو ذوق بابام! و بگم بابا، چرا ما به قول این پاسخگوی بروبچه‌ها عادت کردیم همه‌ش غُر بزنیم و تقصیرا رو بندازیم گردن دیگران و آخرش هم مشکلاتمون تو همه چیز هزار برابر شه؟ ولی اینجا می‌گم که اگه به جای غرغر و نالیدن، می‌اومدیم از خودمون شروع می‌کردیم الآن وضعمون تو همه چیز متفاوت‌تر بود. کاش به جای این که دیگران رو مقصر بدونیم، یه نگاه هم به تقصیرها و کوتاهیهای خودمون می‌انداختیم و بدون این‌که بگیم باید همه خودشون رو عوض کنن تا ما هم عوض شیم، خودمون رو عوض می‌کردیم تا دیگران هم کم‌کم عوض شن. کار خیلی سخت نیست. فقط کافیه همیشه به درستی یا نادرستی، و اثر و نتیجه جزءجزء کارها و گفته‌هامون دقت کنیم؛ به همین سادگی.

نادر از همین حوالی

تلگرافخانه!

[به خاطر بسپارید:] هر چی می‌خواد دل تنگتون بگید آمممممما: حاصل فکر خودتون باشه، نه کپی آثار و نوشته‌های دیگران. نام واقعی یا مستعار، یکی رو انتخاب کنید و فارسی و واضح ته نامه یا ایمیلتون بنویسید. اسمای خارجی، مورددار یا نامفهوم، هممممه‌شون به «بدون امضا» تغییر می‌کنه. وبلاگ یا بروبچ، فقط برای یه جا پست کنید. هر چی کوتاهتر بنویسید، شانس چاپش بیشتره. یه موضوعی رو هم بنویسید که تکراری نباشه، به درد دیگران هم بخوره. نامه‌ها زیادن، یکی دو ماه (ناقابل!) تا رسیدن نوبتتون، صبر داشته باشین. بچه‌م رو گازه و اینا هم... نه!!!!!ریییییممم ها!!

رضا اسکندرپور از تبریز- نشمیل نوازی از بوکان- ز. شفیعی (د... اینجا خانواده نشسته‌ها!! عزیز من، چاردیواری ضمیمه‌ای خَانوادگیه، مطالب سیاسی یا موضوعات دیگر رو بی‌زحمت به خود روزنامه جام جم برای گروه سیاسی یا گروههای مرتبط با همون موضوع بفرست)- عسل بابا- آرزو (سن و سالت رو نگفته بودی تا ببینم احساساتی شدی یا اقتضای سنه! جوابم رو به آهنگ غم بخون و کار خودت را بکن. ضمنا خودت رو زیاد درگیر مسائل احساسی نکن. نکنه یه وقت برسه که بگی: ای بابا، ما هم چه فکرایی می‌کردیم واسه خودمون!!)- محسن کریمی از رزن- رضا حسنوند (باید بیشتر فکر کنم. اگه آلزایمره گذاشت، دفعه بعد جوابت رو می‌دم ولی اگه فراموش کردم نیای بگی چی و چی و اینا ها!)- گل همیشه بهار ۲۰ ساله از قم- عاطفه شکرگزار (باور کن استعدادت تو نثر بیشتر از نظم و شعره. حالا ما گفتیم. درباره انتقادت که گمون می‌کنی به نام امضا محفوظ چاپ شده هم، ننه بزرگ ما یه جواب شیرین داده‌ن که از یه ضرب‌المثل قدیمی اقتباس شده! می‌گه: مگه هر کی ریش داشت بابای توئه؟!!! برای اون مبحث، شونصد تا ایمیل فرستاده شده بود که دیدم نوشته امضا محفوظ همه برداشتهای دیگرون رو هم داره، انتخابش کردم واسه جواب. ندیدی نوشته‌م: تو که یه پا مشاوری، یا: مدرک لیسانس و اینا؟ دقتت کجاس عاطی جان؟)- م. علیرضایی (هستیم در خدمت. فقط بیا و به جای شعر، نثرهات رو بفرست.)- بدون امضا (رهگذر)- رؤیای زمستانی- بدون امضا (شیوا تک)- بیتا فرخی ۱۶ ساله از تهران (به قول این عزیز دل‌انگیز ما: نفرماااااییییین!! ولی به قول خودمون: آدم حسابی! ما چاکرخواه همه بروبچ باحال و باصفا هم هستیم)- دمنده مهر (حیف! نامه‌های مناسبتی تا بیاد نوبتشون بشه، یا زودتر از موعد مقرره یا دیرتر از اون. بنابراین چی؟ شرمندگیش می‌مونه رو دستمون)- حدیث مطالبی از لاهیجان (آره دیگه؟!! حالا که ازدواج کردی، قرار شده مطالب‌بهتری برای ما بفرستی؟ نه؟؟؟ خوبه بابا!!)- اشرف دختر باران از آشتیان- بدون امضا (هانی جان اولا اسمت رو همیشه ته ایمیلت بزن چون وصف آلزایمر پاسخگو رو خواجه حافظ شیرازی هم دیگه شنیده! بعدشم، من که چیزی از نوشته‌ت دستگیرم نشد! تو نمی‌دونی با من باید در حد اول دبستان صوبت کنی؟ هاه؟!! همین قدر فهمیدم که باید بگم ارادت دارم به این بروبچ، بقیه نامه‌ها هم شماره بعد!

نشانی الکترونیک بروبچه‌ها

علاوه بر پست می‌توانید نامه‌هایتان را به pasukhgoo@yahoo.com هم ایمیل کنید. فقط حروف را به دقت و درست وارد کنید و متن را فارسی بنویسید (UTF-8) نه فارگلیسی. حتماً در انتها نامی را که می‌خواهید چاپ شود ذکر کنید. از باز کردن هر گونه پیوست و اتچمنتی هم معذوریم.